

### مصداق مردی که شرق را بیدار کرد

بیاد چهل و سومین سال درگذشت دکتر محمد مصدق پیشوای مبارزات ملی ایران

خبر کوتاه بود: " با کمال تأسف اطلاع یافتیم که آقای دکتر محمد مصدق سحرگاه امروز پنج شنبه در ساعت 4/5 بامداد 1345/12/14 در سن 87 سالگی در اتاق شماره 62 بیمارستان نجمیه تهران زندگی را بدرود گفت "

این همه آن چیزی بود که روز نامه های دیروز رژیم توتالیتار چهل و سه سال پیش پایان حیات مردی را اعلام کردند که هفتاد سال برای حیات خلق های در زنجیر استبداد و استعمار و استثمار و استحمار مبارزه کرد تا توانست حیاتی سر فراز به همه آنانی ببخشد که زندگی را در مرگ قاهر می دیدند و مرگ را در حیاتی مقهور مشاهده می کردند. ( امام علی نهج البلاغه: الموت فی حیاتکم المقهورین و الحیات فی موتکم القاہرین - مرگ در حیات مقهور است، آنچنانکه زندگی در مرگ قاهر ).

خبری ساده بود اما برای اعلام پایان حیاتی که به اندازه تمامی تاریخ بیداری خلقهای تاریخ مظلوم در عرصه مبارزات رهانیبخش خویش بر علیه قداره بندان زر و زور و تزویر - استعمار و استثمار و استبداد و استحمار عظمت داشت.

پایان حیات مردی بود که هفتاد سال موسی وار بر زندگی رفاه و لذت و طبقه و برخورداری در حمایت کاخ فرعونیی خویش عصیان کرد و خود را آواره صحرای سینای تبعید و زندان و احمدآباد تاریخ و ... کرد تا به همه آنانی که زندگی را در خوشوقتی بودن خویش برای همیشه تاریخ معنی می کنند فریادی گردد که: مردان! زنان! جوانان! کارگران! دهقانان! زحمت کشان! ای همه خلقهای دربند استعمار و استثمار و استبداد و استحمار تاریخ! ای شمائیکه به تاریخ معنی بخشیدید و به انسانیت جهت و به آزادی موضوع و به سوسیالیسم هدف و به آگاهی مضمون! بدانید که حیات و خوشبختی شما آزمایشی است که تقدیرتان بدست خویش نوشته شود.

مصدق تک سوار یکه تاز سرزمین سوخته صفین امپریالیسم جهانخواری که دو جنگ بین الملل را به بهای قربانی کردن انسانیت در پای بت سرمایه و نظام کاپیتالیسم در بازار آشفته غرب و تاریخ مظلومیت خلقهای جهان سوم پشت سر گذاشته بود و با عریضه هل من مزید دوباره مستانه خویش، تمامی هستی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی خلقهای مستضعف تحت ستم را به چالش می کشید.

مصدق ابراهیم ادهمی که حریت را در رهائی می دید کرامت را در سرنوشت معنی می کرد و هویت را در فریاد نشان می داد.

مصدق بودای عصیانگر سرزمین خاموش و آرام و سوخته خلقهای محروم برگشته از جنگ بین الملل دوم بود که تمام بودنشان وجه معامله یا وجه المصالحه امپریالیستهای خونخوار پیروز برگشته از جنگ شده بود.

مصدق منادی دل شکسته و تنها و تبعیدی و زخم خورده از شمشیر زهر الود نهروان جهالت و حماقت و تحجر و جزمیت و تقلید و تکلیف و فقاقت و کوری و سیاهی و پاسدار شب و گریزان از فجر روحانیت شیعه از کاشانی تا بروجردی از فدائیان اسلام نواب صفوی تا حزب برادران سید نورالدین شیرازی از تکفیر خمینی تا تمویه محمد تقی فلسفی بود.

مصدق مضروب و مجروح از پای افتاده و به بستر خزیده سرزمین نخلستان بنی نجار بود که از درد جمل نفاق و خیانت و خود فروشی و منفعت طلبی و گروه پرستی و خود محوری و حسد و کینه و خود خواهی و خود پرستی و سرسپردگی از حزب توده تا حزب زحمت کشان بقائی از حسین مکی تا خلیل ملکی سر در چاههای ینبع کرده و از درد در خویش بر خویش می نالید.

مصدق قتل قرآنها بر سر نیزه کرده عمرو عاص و معاویه استبداد و دربار و توتالیتار و دسپاتیزم و اتوکراتیک و لمپنیسم و میلیتاریسم از شاه تا اشرف از رزم آرا تا نصیری از شعبان بی مخ تا طیب حاجی رضائی از سید ضیاء طباطبائی تا احمد قوام السلطنه بود.

مصدق آنچنانکه خود گفت " من ایرانی و مسلمانم و بر علیه هرچه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند تا زنده هستم مبارزه می کنم " .

آرش کمانگیری بود که برای تعیین سرزمین شرافت و کرامت ایران و اسلام، تمامی بودن خود را در نبرد با استعمار پیر انگلیس و شرکت نفت انگلیس بکار گرفت تا مرز توران استعمار به درازی دادگاه لاهه و شورای امنیت از سرزمین ایران دور کند.

مصدق آنچنانکه خود می گفت " تنها گناه من و گناه بسیار بزرگ من این استکه صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم ترین امپراطوری جهان را از این مملکت برچیدم "

پرومته ای بود که برای رهائی خلقهای در زنجیر شرق از چنگ کرکسهای آدم خوار امپریالیسم جهانخوار غرب، خود را اسیر زنجیر خداوند قدرت زئوس کرد تا به بهای رنج خویش، رفاه و عزت و استقلال و اصلاحات و آزادی برای توده ها به ارمغان آورد.

مصدق آنچنانکه خود می گوید " حیات من و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سر فرازی میلیون ها ایرانی و نسل های متوالی این ملت کوچکترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آمد هیچ تاسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سر حد امکان انجام داده ام . عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر یا زود به پایان میرسد ولی آنچه می ماند حیات و سر افزای یک ملت مظلوم و ستمدیده است ". ( از دفاعیات مصدق در دادگاه استبداد محصول کودتای 28 مرداد 32 )

مسیح سرزمین زیتونی بود که در دادگاه سرزمین کنیسه در پای صلیب انتقام و استبداد و استعمار و استثمار برای رهائی و استقلال و آزادی و آگاهی و عزت و شرافت و کرامت خلقهای اسیر در زنجیر شرق و جهان سوم و ایران سرفراز فرمان به صلیب کشیدن خویش را و مصلوب شدن خود را به اصحاب استبدادگر و استعمارگر و استثمارگر استعمارگر کنیسه صادر کرد تا همه خفتگان زمان را به بیداری و همه نشستگان زمین را به قیام و همه روشنفکران جهان را به نگاه و همه پوینده گان آزادی و استقلال و آگاهی خلقها را به صبر و حریت و همه سر سلسله جنبان مبارزه خلقها را به استقامت و صبر و تحمل فرا بخواند.

مصدق آنچنانکه خود می گفت " من به تمام مقرراتی که حمایت از رنجبر می کند معتقدم . من غیر از حمایت از این طبقه مرامی ندارم و نمی خواهم که کارگری به نفع سرمایه دار بیچاره و زبون گردد. ایرانی خود بهترین کسی استکه که می تواند خانه خود را اداره نماید مشروط بر اینکه دیگران در امور او دخالت نکنند . یکی از مزایای دموکراسی آن است که مردم بتوانند آزادانه اظهار عقیده کنند. متاسفانه هریک از طبقات و صفوف مختلفه کشور را به جهاتی دعوت به سکوت می نمایند . از قبیل اینکه دانشجویان فقط درس بخوانند و در سیاست و سرنوشت خویش دخالت نکنند و کشاورزان فقط مشغول زراعت شوند و کاری به حکومت و سیاست و دولت نداشته باشند و کارگران در کارخانه ها کار کنند بی آنکه بدانند سرنوشت آنها بدست چه کسانی رقم می خورد و دست آوردهای آنها توسط چه کسانی غارت می شود و وکیلان در مجلس حرف ملت را نزنند و جار و جنجال که خواب آنها را آشفته می کند، ننمایند و احزاب سیاسی هم فقط افراد طرفدار آنها را وارد ادارات و حزب خود کنند تا فریاد مخالفی بوجود نیاید و گاهی برای اینکه مردم اغفال شوند و نگویند حزبی در مملکت نیست در یکی از موضوعاتی که در دانشکده ها درس می دهند و در روز نامه ها می نویسند سخنرانی کنند و صحنه سیاست ایران را برای آن دسته از مردمی که خادم اجنبی هستند قرق نموده تا آنها بتوانند روز را شب نشان دهند و شب را روز، دوست را دشمن کنند و دشمن را دوست "

سبطی عاصی بر قبطیان سیاست و اقتصاد و مذهب که همه چیز را برای ربوبیت و الوهیت و ملوکیت بر ناس به بازی می گیرند از زور و سر نیزه تا منبر و کتاب و کلاس و مذهب و از شور عوام تا جهل خواص و از گوساله زرین تا حلقوم مناره های معبد و از ساحری صدا و سیما تا خیمه شب بازیهای مجلس ریا و تزویر و از جعل حقیقت تا نفی صداقت و ... همه بکار می گیرند تا ابودر را در ربه خاموش کنند و حسین را در کربلا ذبح شرعی نمایند و توده ها با زنجیر فقاقت به بندگی جهالت بکشاند حجر را در مرج العذار به تیغ فقاقت سر ببرند و کعب الحبار یهودی را مفسر قران و مبلغ فقاقت بکنند دجال یک چشمی بر سرنوشت توده ها حاکم کنند سبطیان در نیل قبطیان غرق نمایند و ابراهیم در پای بعل خدای جهالت و حماقت در آتش کهریزک نمرود، زنده زنده بسوزانند. آتشکده خاموش خرین فارس را بنام دفاع از عاشوا و ولایت دوباره برپا سازند تا آتشکده لرزان رو به افول ولایت مطلقه فقاقت آذر گشسب آذربایجان را جانی دو باره بخشند و آنچنان بر آتش استثمار نظام سرمایه داری آتشکده زرین مهر سبزواری بدمند تا توده های زحمت کش در بند قارون اجازه به فرعون اندیشدن را از خیال خود دور کنند و جز به سفره خالی از طعام خویش به چیز دیگری نیاندیشند.

مصدق آنچنانکه خود می گوید " از نظر من اجنبی، اجنبی است شمال و جنوب فرق نمی کند و موازنه بین آنها یگانه راه نجات ما است و در سایه این سیاست، ما می توانیم تمامی خواسته های معنوی و مادی خودمان را که مانند یک ملت مستقل مستحق آن هستیم بر آنها تحمیل نمایم."

خروس بی محلی بود که در تاریکی خاموش غَاسِقِ إِذَا وَقَبَ ( که تیغ استبدادگر فقاقت به فتوای استعمارگر شریعت و ستون استعمارگر معیشت فتوای شوم بودن فریاد آن خروس بی محل و حلال بودن ریختن خونس و آبرویش و نانش و نامش و هویتش و ... با تیغ فقاقت صادر کرده بود ) پیام مطلع الفجر می داد که:

أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ - سوره هود آیه 81 - آیا فجر توده ها نزدیک نیست.  
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ - سوره الشعراء - آیه 227 - و بزودی خواهند دانست آنهایی که بر توده ها ستم کرده اند چه بازگشتگاهی باز خواهند گشت.

ملولان همه رفتند در خانه ببندید / بران عقل ملولانه همه جمع بخندید  
بمعراج برآید چو از آل رسولید / رخ ماه ببوسید چو بر پام بلندید  
چو اوماه شکافید شما ابر چراییید / چو او چست و ظریفست شما چون هلپندید  
ملولان بچه رفتید که مردانه در این ره / چو فرهاد و چو شداد دمی کوه نکندید  
چو مه روی نباشید زمه روی متابید / چو رنجور نباشید سر خویش مبندید  
چنان گشت و چنین گشت چنان راست نیاید / مدانید که چونید مدانید که چندیید  
چو آن چشمه بدیدید چرا آب نگشتید / چو آن خویش بدید یت چرا خویش پسندیید  
چو در کان نباتید ترش روی چرانیید / چو در آب حیاتیید چرا خشک و نژندیید  
چنین بر مستیزید ز دولت مگر یزید / چه امکان گریزست که در دام کمندیید  
گرفتار کمندیید کزو هیچ امان نیست / مپیچید مپیچید بر استیزه مرنیدیید  
چو پروانه جانباز بسانید برین شمع / چه موقوف رفیقید چه وابسته پندیید  
از این شمع بسوزید دل و جان بفروزیید / تن تازه ببوشید چو این کهنه فکندیید  
ز رویاه چه ترسید شما شیر نژادیید / خر لنگ چراییید چو از پشت سمندیید  
همان یار بیاید در دولت بگشاید / که ان یار کلیدیست شما جمله کلندیید  
خموشید که گفتار فرو خورد شما را / خریدار چو طوطیست شما شکر و قندیید  
( دیوان شمس صفحه 270 غزل شماره 638 )

سلام بر مصدق منادی آزادی و دموکراسی  
سلام بر مصدق پیشوای نهضت مقاومت ملی ایران  
سلام بر مصدق بیدار کننده مشرق زمین  
سلام بر مصدق سر سلسله الجنان مبارزه رهائیبخش خلقهای جهان در قرن بیستم  
سلام بر مصدق وجدان آگاه زمان  
سلام بر مصدق عدالت مظلوم  
سلام بر مصدق آگاهی مصلوب  
سلام بر مصدق انسانیت مهجور  
سلام بر مصدق عاصی بر غاصب  
سلام بر مصدق حقیقت همیشه زنده خلقهای محروم تاریخ  
سلام بر مصدق آشوبگر سرزمین امن غارتگران نفت جهانی  
سلام بر مصدق خادم سرزمین آزادی خلقها